



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال چهارم • شماره سوم • پاییز ۱۴۰۰

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 4, No. 3, Autumn 2021



بررسی انتقادی «نظریه قلمروی اجتماعی-شناختی»

در باب رشد اخلاقی

حسن بوسلیکی*

 10.22034/ethics.2022.49955.1475

چکیده

بخش قابل توجهی از مطالعات روان‌شناسی به مطالعه پدیده‌های اخلاقی (قضاوت اخلاقی، رفتار اخلاقی و ...) اختصاص دارند. از جمله نظریه‌های متأخر در این حوزه، «نظریه قلمروی اجتماعی-شناختی» است. این نظریه که از نگاه انتقادی به دیدگاه‌های لارنس کلبیگ شکل گرفته، امروزه با طیف وسیعی از مطالعات تجربی حمایت می‌شود. در این پژوهش، پس از مرور اصلی‌ترین ادعاهای این نظریه، در خصوص شناخت اخلاقی و رشد اخلاقی، به نقاط ابهام یا کاستی‌های آن - بر اساس دیدگاه‌های تجربی و ملاحظات نظری - پرداخته شده است. ادعای اصلی این نظریه این است که سه قلمرو «اخلاق»، «قراردادی و شخصی» از سنین پایین کودکی متمایز می‌شوند و هر کدام مسیر رشد خود را طی می‌کنند. در این نظریه بر تجربه‌های زیسته کودکان برای رشد اخلاقی تأکید می‌شود و به عواملی همچون تعامل با همسالان، تعامل با والدین، تعاملات میان‌قلمروی اشاره می‌شود. فرایند تعامل کودک با محیط (از جمله والدین) به شکل دیالکتیک دیده می‌شود. این نظریه به رغم نقاط قوتی که دارد، از کاستی‌های نظری رنج می‌برد که از جمله آنها، می‌توان به «برداشت عقلی از اخلاق و قضاوت اخلاقی»، «نابسندگی معیارهای تمایز میان قلمروها»، «تلقی ناکافی از هنجارهای دینی» اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها

رشد اخلاقی، نظریه قلمروی، روان‌شناسی اخلاق، نظریه قلمروی اجتماعی-شناختی، عوامل رشد اخلاقی.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. | h.boosaliki@isca.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۱ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۷/۲۴

درآمد

نظریه قلمرویی اجتماعی-شناختی^۱ و به اختصار، «نظریه قلمرویی»، در امتداد سنت شناختی-تحوّلی که به دست ژان پیاژه و لارنس کلبِرگ پایه‌گذاری شده بود، شکل گرفت. از این رو، شناسایی قابل یا اصلاحات آن نسبت به دیدگاه کلبِرگ، تصویر روشن تری از این نظریه به ما می‌دهد.

در اوایل دهه ۱۹۷۰، شواهد ناسازگاری در ارتباط با مراحل رشد اخلاقی ارائه شده از سوی کلبِرگ یافته شد. محققانی که خود را وفادار به چارچوب تفکر کلبِرگ نمی‌دانستند، دریافتند که برای حلّ موارد خلاف قاعده، تغییرات اساسی در خود نظریه لازم است. یکی از ثمربخش‌ترین تحقیقات آن دوره، نظریه قلمرویی اجتماعی الیوت توریل^۲ و همکارانش بود (استمانا، ۱۳۸۹، ص ۲۴۱). توریل بر این باور است که کلبِرگ برای صورت‌بندی درک کودکان از اخلاق، از موقعیت‌ها و داستان‌های چند بُعدی استفاده کرده است. همین سبب شده او تصور کند درک افراد از اخلاق به عنوان امری قابل تعمیم، تا عبور از مرحله چهارم (معمولاً لاقبل تا نوجوانی) وجود ندارد و بعد از مرحله چهارم است که اخلاق از مسائل نااخلاقی^۳ متمایز می‌شود (Turiel, 2008, p. 489).

لیری نوچی^۴ یکی از طرفداران نظریه قلمرویی، خطای اصلی لارنس کلبِرگ را این می‌داند که او تصور می‌کرده فهم اخلاقی و فهم عرفی (قراردادی) درون یک نظام رشدی واحد اتفاق می‌افتد، نه این که هر کدام مسیر رشد مستقل (و البته، مرتبط) داشته باشند (Nucci, 2001, p. 79). به عبارت دیگر، مسیر رشد را از درهم‌آمیختگی ملاحظات اخلاقی و نااخلاقی به سمت متمایز شدن آنها و خلوص قضاوت اخلاقی تصویر می‌کرد. به اعتقاد توریل، کودکان - بر خلاف تصور پیاژه و کلبِرگ - قضاوت‌های نسبتاً پیچیده را بر اساس ویژگی‌های عارضی و خارجی (مانند قوانین موجود) شکل نمی‌دهند، بلکه بر اساس ویژگی‌های ذاتی اعمال شکل می‌دهند (Turiel, 2008, p. 489).

نظریه پردازان نظریه قلمرویی، این نظریه را از سویی در تقابل با رویکردهایی می‌دانند که هیجانان را در اخلاق، عمده و اساسی می‌دانند و از سویی دیگر، در تقابل با رویکردهایی می‌دانند که کسب اخلاق را عمدتاً وابسته به رفتارهای والدین با کودکان، یا عمدتاً انعکاس کسب معیارهای اجتماعی می‌دانند (Turiel, 2008, p. 489).

در ادامه، سعی خواهیم کرد تصویری روشن از دیدگاه نظریه قلمرویی در رشد اخلاقی ارائه



1. Social Cognitive Domain Theory
2. Elliot Turiel
3. non-moral
4. Larry Nucci

کنیم و آنگاه با نگاهی انتقادی، به بررسی آن بپردازیم.

قلمروهای سه گانه معرفت اجتماعی

اصلی‌ترین ادعای نظریه قلمرویی، تمایز میان سه قلمرو «اخلاق، عرف (قرارداد) و قلمرو شخصی» است، یعنی افراد در تعاملات اجتماعی، این سه قلمرو را از هم تفکیک می‌کنند و برای هر کدام ویژگی‌هایی قائل هستند و این سه قلمرو مسیر رشد خاص خود را دارند. مطالعات نشان داده است که ارزیابی‌های اخلاقی بر نتایج اعمال بر رفاه دیگران مبتنی هستند، در مقابل، قضاوت‌های قراردادی بر مرجعیت، قوانین، و دستورات مبتنی هستند (Smetana, 2013, p. 847). پایین‌ترین سنی که کودکان به شکل اطمینان‌آور، اخلاق و قرارداد را تشخیص می‌دهند، دو و نیم سالگی گزارش شده است (Nucci, 2008, p. 293). «بیش از ۱۰۰ مطالعه اعتبار تمایز قلمرویی را آزموده و از آن حمایت کرده‌اند» (Turiel, 2008, p. 492).



۲۵

بررسی انتقادی «نظریه قلمرویی اجتماعی-شناختی» در باب رشد اخلاقی

الف) مفهوم‌شناسی قلمروهای سه گانه

در نظریه قلمرویی اخلاق شامل هنجارهایی الزام‌آور^۱ و تعمیم‌پذیر^۲ (به عنوان معیارهای صوری) است که بر اساس مفاهیم بهروزی، عدالت و حقوق (به عنوان معیارهای محتوایی) تعیین می‌شوند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۴۲؛ Smetana, 2013, p. 834). اعمال اخلاقی با آسیب جسمی (مانند زدن دیگران یا به زمین انداختن آنها)، آسیب روانی (مانند نزاع کردن، لقب‌دادن یا جریحه دار کردن احساسات) و انصاف یا عدالت (مانند به هم زدن مشارکت، دزدی یا تخریب دارایی دیگران) مربوط هستند (Turiel, 2008, p. 492). در این دیدگاه، اخلاق به شیوه رفتار با دیگران مربوط است و شامل اخلاق فردی نمی‌شود (Smetana, 1999, p. 317).

قلمرو قراردادی^۳ دربرگیرنده اعمالی است که ممکن است به خودی خود، خنثی باشند، ولی به اتکای قرارداد و قانون‌گذاری الزام پیدا می‌کنند؛ مانند روش خطاب کردن افراد و ادای احترام به مهمان و قوانین مهد کودک درباره تغذیه. آداب و رسوم اجتماعی، بخشی از قلمرو قراردادی

1. obligatory
2. eneralizable
3. conventional

هستند، قوانین رسمی جامعه، قوانین مراکز خاص مانند مدرسه، مهد کودک و ... «مسائل قراردادی با یکسان‌سازی یا تنظیم‌هایی که در خدمت همکاری اجتماعی هستند، مرتبط هستند (مانند مد لباس، شکل صحبت، آداب سفره یا شکل سلام کردن)» (Turiel, 2008, p. 492).

از منظر نظریه قلمرویی، «اخلاق نیز در نظامات اجتماعی کاربرد دارد، اما تفاوت آن با قراردادها این است که توسط نظم موجود اجتماع تعیین نمی‌شود. در این دیدگاه، اخلاق، توصیه‌های الزام‌آور، قابل تعمیم، و غیرشخصی است که این توصیه‌ها از مفاهیم سعادت، عدالت و حقوق ناشی می‌شوند» (Turiel, 2008, p. 492).

در این نظریه، قلمرو شخصی به زندگی خصوصی فرد مربوط است و شامل اموری است که قواعد اخلاقی یا قراردادی در آنجا جاری نیستند. این اموری به ترجیحات شخصی افراد ربط دارند (Smetana, 1999, p. 316; Nucci, 2008, p. 293).

ب) ملاک‌های متمایزکننده قلمروهای سه‌گانه

برای این که بتوان ادعاهای نظریه قلمرویی را مطالعه کرد، باید مفاهیم سه‌گانه بر اساس معیارهای عملیاتی مشخص شوند. امور شخصی اساساً مرتبط با اختیار عمل و آزادی افراد مرتبط است و همین امر، ملاک مطالعه مسائل شخصی است، ولی برای تمایز امور اخلاقی و قراردادی، ملاک‌های چندگانه‌ای مطرح شده است. برای امور اخلاقی، این معیارها مطرح شده‌اند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۴۴، ۲۴۵؛ Smetana, 2013, p. 834; Turiel, 2008, p. 492):

۱. الزامی بودن: ^۱ اصول اخلاقی صرفاً توصیه‌های غیر الزامی نیستند، بلکه الزامی هستند.
۲. تعمیم‌پذیری: ^۲ اصول اخلاقی در شرایط خاص فردی، برای هر شخصی کاربرد دارند، و مخصوص بافت خاصی (مختص به مدرسه، یا مختص به خانه و ...) نیستند.
۳. غیرشخصی: اصول اخلاقی بر ترجیحات شخصی مبتنی نیستند.
۴. ناوابسته به قوانین یا دستورات مرجعیت: ^۳ اصول اخلاقی انعکاس محض قرارداد و عرف جامعه نیستند.

-
1. obligation
 2. generalizability
 3. independence from rules and authority sanctions

۵. ابتدا بر ویژگی‌های ذاتی اعمال: ارزش اخلاقی اعمال توسط ویژگی‌های ذاتی آنها مانند آسیبی که به دیگران وارد می‌کنند، تعیین می‌شود. اعمال بر اساس میزان تأثیری که بر حقوق، بهروزی یا عدالت می‌گذارند، مورد قضاوت قرار می‌گیرند.

۶. تغییرناپذیری (جایگزین‌ناپذیری):^۱ اصول اخلاقی ثابت هستند و با خواست عمومی یا یک مرجع اجتماعی تغییر نمی‌کنند.

اما امور قراردادی (عرفی) بر اساس این ویژگی‌ها مشخص می‌شوند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ Turiel, 2008, p. 492; Smetana, 2013, p. 834):

۱. نسیت بافتی:^۲ قوانین مدرسه تنها در مدرسه معتبر هستند؛ نه در خانه.

۲. ابتدا بر توافق طرفینی: رفتاری که فرد «الف» بر اساس یک قاعده قراردادی، با فرد «ب» می‌کند (برای مثال، بخاطر طرز پوشش، محرومیتی را بر او تحمیل می‌کند)، مورد توافق طرفین است.

۳. مشروط به قوانین یا دستورات مرجعیت:^۳ اعتبار اصول قراردادی به دستور فرد (یا افراد) دارای مرجعیت است.

۴. تغییرپذیری (جایگزین‌پذیری):^۴ در صورت وجود شرایط (تغییر دستور مرجع اقتدار یا توافق عمومی) ممکن است اصول قراردادی تغییر کنند.

به صورت خلاصه، امور قراردادی وابسته به قوانین یا دستورات مرجعیت هستند (ویژگی وابستگی)، ولی اخلاق بر ویژگی‌های ذاتی خود عمل مبتنی است (مانند میزان آسیب‌رسانی به دیگران).

ج) عدم دخالت فرهنگ در تمایز قلمروها

طرفداران نظریه قلمرویی با نسیت‌گرایی فرهنگی در باب ارزش‌های اخلاقی همراه نیستند. آنها تقسیم فرهنگ‌ها به «فردگرا» و «جمع‌گرا» را از این نظر که سبب تفاوت اساسی در نظام ارزشی آنها شوند، صحیح نمی‌دانند و معتقدند «مردم در جوامع به اصطلاح فرهنگ‌های سنتی [و] جمع‌گرا

1. inalterability
2. contextual relativity
3. contingency on rules and authority
4. alterability



بر سنت‌ها، جایگاه‌ها و تمایزات نقش صحّه می‌گذارند، اما آنها بر آزادی‌های و حقوق فردی نیز صحّه می‌گذارند؛ حتی هنگام تعارض با جایگاه‌ها و سلسله مراتب» (Turiel, 2008, p. 501). یافته‌های مطالعه در جوامع هندی، مصری و دروزی‌های اسرائیل (به عنوان یک جامعه سنتی و سلسله‌مراتبی)، مؤید این ادعا است.^۱

همین‌طور آنها بر این باور نیستند که فرهنگ‌ها به لحاظ ارزشی دارای یک انسجام درونی هستند و افراد درون یک فرهنگ، به شکل یکدست از آن نظام منسجم تبعیت می‌کنند (توریل، ۱۳۸۹، ص ۷۸). نباید توافق ظاهری بر سر ارزش‌ها ما را فریب بدهد: «افراد همواره موقعیت‌ها را تفسیر می‌کنند و برای تعاملات خود معانی خاصی در نظر می‌گیرند. این فرآیند، تفسیر اجتماعی^۲ نامیده شده» (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۶۷). طرفداران این نظریه، تعارضات و تنش‌های ارزشی درون فرهنگ‌ها را شاهدهی علیه ایده انسجام فرهنگی در نظر می‌گیرند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۹۴).

تفاوت قضاوت افراد در موضوعات اخلاقی

طرفداران نظریه قلمرویی، به نسبی‌گرایی اخلاقی باور ندارند و رشد اخلاقی را صرفاً درونی‌سازی ارزش‌های فرهنگی نمی‌دانند. از این رو، باید توضیحی برای تفاوت قضاوت اخلاقی افراد در فرهنگ‌های مختلف ارائه کنند. آنها برای این کار چند محور اصلی مطرح می‌کنند:

مفروضه‌های ناظر به واقع: افراد ممکن است به مفاهیم یکسانی درباره سعادتمندی، انصاف و حقوق باور داشته باشند، ولی در موقعیت‌هایی که مفروضه‌های اطلاعاتی متفاوتی را به کار می‌برند، تصمیمات متفاوتی می‌گیرند. برای مثال، مفروضه‌هایی درباره اثربخشی تنبیه والدین (Turiel, 2008, p. 497; Smetana, 2013, p. 854). حتی اندراج برخی مسائل در یک قلمرو خاص (قراردادی، اخلاقی یا شخصی) تحت تأثیر مفروضه‌های ناظر به واقع است (Smetana, 2013, p. 855).

شیوه‌های هماهنگ‌سازی ابعاد مسائل چند بُعدی: مسائل عینی زندگی اکثراً سراسر است و بسیط نیستند، بلکه هم‌زمان ملاحظاتی از قلمروهای مختلف درباره آنها وجود دارد؛ برای مثال، ملاحظات

۱. برای نمونه، یافته‌های مطالعات ابولوغد و ویکان در مصر و یافته‌های مشابهی در هند (نف، ۲۰۰۱)، کلمبیا (منسینگ، ۲۰۰۲) و بنین (کونری-مورای، ۲۰۰۶) (see Turiel, 2008, p. 505)

مربوط به استخدام افراد، همزمان ابعاد اخلاقی و عرفی و حتی شخصی دارد.^۱ تفاوت مواجهه افراد با مسائل چند بُعدی، یکی از منابع اختلاف قضاوت آنها است (Smetana, 2013, p. 847). روشی که اشخاص ملاحظاتی اخلاقی و نااخلاقی^۲ را در قضاوت‌های خود، وزن‌کشی و هماهنگ می‌کنند، در شرایط بافتی، فرهنگی و رشدی مختلف، متفاوت است (Smetana, 2013, p. 835).

موقعیت فرد در تخلف اخلاقی و در جامعه: چندین مطالعه نشان داده که وقتی برای کودکان تخلفات اخلاقی فرضی مطرح می‌شود، بسته به این که دیدگاه چه کسی از داستان را اتخاذ کرده باشند (دیدگاه قربانی یا متجاوز)، قضاوتشان متفاوت می‌شود و حساسیت کمتر یا بیشتری نشان می‌دهند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۶۸). افزون بر نقش فرد در اتفاق مورد قضاوت، «جایگاه فرد در اجتماع» هم می‌تواند در قضاوت اخلاقی دخالت داشته باشد و تفسیر اجتماعی افراد را از موقعیت‌های اخلاقی مربوطه تحت تأثیر قرار دهد (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۶۸). برای نمونه، در مطالعه درباره «اخراج از گروه همسالان»، «هورن (۲۰۰۳) به این یافته رسید که نوجوانانی که به گروه‌های رده بالا تعلق داشتند (لیدرهای هواداران، قهرمانان، یا پیش‌دانشگاهی‌ها) نسبت به نوجوانانی که یا اصلاً عضو گروهی نبودند، یا به گروه رده پایین تعلق داشتند (کثیف‌ها، معتادها، و گوتیک‌ها)، اخراج از گروه همسالان را کمتر خطا می‌دانستند» (Smetana, 2013, p. 854).

داشتن تجربه مرتبط با تخلف مورد مطالعه: وقتی از کودکان درباره یک تخلف فرضی سؤال می‌شود، قضاوتشان - بسته به این که خودشان تجربه نزدیک به آن داشته باشند یا نه - متفاوت می‌شود و برای نمونه، «وینرایب و همکاران (۲۰۰۵) دریافتند که توصیف کودکان از تجربه قربانی بودن یا متجاوز بودن متفاوت است. قربانی‌ها گرایش دارند بر آسیبی که بر آنها وارد شده متمرکز شوند، در حالی که همان کودکان، وقتی تجربه متجاوز بودنشان را روایت می‌کنند، بر طیف وسیعی از ملاحظات و هیجان‌ها متمرکز می‌شوند» (Smetana, 2013, p. 843).

۱. دست‌کم سه نوع مسئله چند بُعدی مطرح است (Smetana, 2013, p. 835): آنها که مؤلفه‌های بیش از یک قلمرو همپوشان شده‌اند. برای مثال، وقتی ملاحظات عرفی یا سازمان اجتماعی شامل بی‌عدالتی باشد (مانند نظام‌های کاستی) که همزمان شامل ملاحظات قراردادی و اخلاقی است. وقایع رتبه دومی (second-order events) که در آنها نقض یک عرف منجر به یک آسیب روانی یا جسمی برای دیگران می‌شود، مانند این که با مراعات نکردن شیوه خاص احترام به اشخاص، مایه رنجش و تحقیر آنها شویم. وقایع چند بُعدی مبهم (ambiguously multidimensional event) که شخص اسنادهای قلمرویی مختلف به یک واقعه صورت می‌دهد. یعنی روشن نیست که این مسئله خاص، موضوع قرارداد است یا به امور شخصی مربوط است؛ مانند طرز لباس پوشیدن در اماکن عمومی.

2. nonmoral



رشد اخلاقی در نظریه قلمرویی

مطابق نظریه قلمرویی، رشد اخلاقی، مطابقت با ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی یا درونی‌سازی آنها نیست. توریل می‌نویسد:

رشد اخلاقی مستلزم انطباق با انتظارات، قواعد، یا هنجارهای اجتماعی نیست... مخالفت و مقاومت گسترده در مقابل رسوم فرهنگی نشان می‌دهد که رشد اخلاقی، فرآیند ساخت قضاوت‌هایی است درباره آنچه باید وجود داشته باشد؛ نه پذیرش آنچه در اجتماع یا فرهنگ وجود دارد (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۱۱۵).

نوچی، مفهوم رشد در قلمروهای سه‌گانه را این‌گونه تصویر می‌کند (Nucci, 2001, p. 79):

۱. رشد درون قلمروی اخلاق، شامل تحوّل در نحوه درک مردم از مفهوم عدالت است. این تحوّل با تغییرات متناظر در درک وظایف مرتبط هستند؛ وظایف ناشی از ملاحظه رفاه دیگران.
 ۲. رشد فهم عرفی، پیرو یک الگوی نوسانی از تأییدها و نفی‌ها است^۱ که وابسته به تحول در درک آن نقشی است که هنجارهای قراردادی در شکل‌دهی الگوهای قابل پیش‌بینی رفتار در میان اعضای یک گروه اجتماعی بازی می‌کنند.
 ۳. رشد در قلمرو شخصی، مستلزم تحوّل در فهم کارکرد آزادی عمل در انتخاب و حریم خصوصی، برای توسعه و حفظ فردیت و تمامیت شخصی دارد.
- به‌طور خلاصه، «رشد اخلاقی با تغییر در ادراکات اساسی از عدالت و رفاه انسانی شکل می‌یابد. رشد قراردادی با ادراکات اساسی از نظام‌های اجتماعی و ساختار اجتماعی ایجاد می‌شود. در نهایت، رشد مفاهیم شخصی توسط مفاهیم پایه‌ای خود، هویت و فردیت شکل می‌گیرد» (Nucci, 2008, p. 295).

الف) مراحل رشد در قلمروهای سه‌گانه

نظریه قلمرویی نافی دیدگاه پیازه و کلبِرگ است که بیان می‌دارد: «رشد قضاوت‌های اخلاقی مستلزم فرآیند متمایز کردن قضاوت‌های مربوط به عمل متقابل و عدالت از پذیرش ساخت‌های آماده (یعنی قواعد و اقتدار بزرگسالان) است» (توریل، ۱۳۸۹، ص ۱۰۵) و درک اخلاقی تا اواخر

۱. یعنی در مسیر رشد، شخص به صورت متناوب قراردادها را قبول یا رد می‌کند.



نوجوانی اتفاق نمی‌افتد (توریل، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶). یافته‌های متعدد حاکی از آن است که کودکان مصادیق ساده امور اخلاقی مانند پرهیز از آسیب جسمی را در سنین پایین درک می‌کنند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۵۰؛ Nucci, 2008, p. 295). کودکان ۴ تا ۶ ساله، قضاوت‌های اخلاقی خود را بر اساس ویژگی خود عمل شکل می‌دهند؛ نه بر اساس قوانین موجود (Smetana, 2013, p. 845). به لحاظ ظهور معیارهای تمایز اخلاق از قرارداد (مانند تعمیم‌پذیری، استقلال از مرجعیت، تغییرناپذیری) نخستین معیار که در تفکر کودکان آشکار می‌شود، تعمیم‌پذیری (در حدود سه سالگی) است و پس از آن استقلال از مرجعیت (در حدود سه و نیم سالگی) آشکار می‌شود (Smetana, 2013, p. 842).

کودکان پیش دبستانی وقتی موضوع اخراج از گروه - به صورت صریح و تک‌بعدی - مطرح می‌شود، آن را محکوم می‌کنند، ولی وقتی پای ملاحظات قراردادی و عرفی به میان می‌آید، دچار تردید می‌شوند، و حتی گاه ملاحظات عرفی را بر اخلاقی ترجیح می‌دهند و اخراج بر اساس سوگیری نژادی را تأیید می‌کنند (Smetana, 2013, pp. 844-845).

اما درباره درک کودکان دبستانی (کودکی میانی و انتهایی) باید گفت به‌کارگیری معیارهای اخلاقی (ویژگی‌های ذاتی عمل) از مصادیق عینی و ملموس به سمت مصادیق ناآشنا تر و انتزاعی تر فراروی می‌کند. در اوایل این مقطع سنی، کودک به فهمی از مفهوم انتزاعی عدالت که بر اساس رابطه تقابلی مستقیم «بده - بستان» تعریف می‌شود، دست می‌یابد، ولی تا اواخر دوره کودکی به مفهوم «برابری» از عدالت دست نمی‌یابد (Smetana, 2013, p. 848).

کودکان این مقطع سنی در بررسی مسائل چند بُعدی دچار ابهام هستند؛ موضوعاتی مانند حقوق مدنی، آزادی‌های مدنی، اخراج از گروه بر اساس سوگیری نژادی. آنها می‌توانند ابعاد مختلف یک مسئله را در نظر بیاورند، ولی درباره این که کدام جنبه بر دیگری ترجیح دارد، تردید دارند (Smetana, 2013, p. 850). اساساً با رشد سنی، کودکان بیشتر به منطق قراردادهای اجتماعی پی می‌برند. «در حدود ۷ سالگی، کودکان به تخلفات قراردادی کودکان دیگر بر اساس فرامین و بیانات تمسخرآمیز واکنش نشان می‌دهند، در حالی که بزرگسالان با بیاناتی ناظر به اختلالی که آن رفتار ایجاد می‌کند، و ناظر به قوانین و فرامین واکنش نشان می‌دهند» (Smetana, 2013, p. 851).

از جمله تغییراتی که در این مقطع سنی بر قضاوت اخلاقی کودکان تأثیر می‌گذارد، درک آنها از هیجانانگیز یک متخلف اخلاقی است. در کودکان خردسال شاهد دیدگاه «متعرض خوشحال»^۱ هستیم. این بدان معناست که کودکان به افراد خاطی، هیجانانگیز مثبت (مثل شادی) نسبت



می دهند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۶۶). در حدود ۷ یا ۸ سالگی، دیدگاه «متعرض خوشحال» کاهش می یابد و «کودکان هیجانات متعارضی به متجاوز نسبت می دهند (خوشحالی بخاطر آنچه در نتیجه عمل به دست آورده اند و همین طور هیجان منفی بخاطر درک آنها از رنج قربانی هایشان). در حقیقت، هم توانایی در حال رشد «درک هیجانات مرگب» در کودکی میانی و هم اکتساب نظریه ذهن با کاهش دیدگاه «متعرض خوشحال» به نفع دیدگاهی ترکیبی تر، همبستگی داشته اند» (Smetana, 2013, p. 851).

در دوران نوجوانی درک مفهوم عدالت جامع تر، دارای کاربردهای جهانی، و نسبت به موقعیت ها تعمیم پذیر می شود، اما در همین زمان، نوجوانان قادر می شوند تفاوت موقعیت ها را به حساب آورند. در این دوران، نوجوانان از درک عدالت به معنای برابری به سمت درک انصاف به این معنا که رفتار عادلانه مستلزم ملاحظه تفاوت افراد در نیازها و موقعیت ها است، حرکت می کنند (Smetana, 2013, p. 852). مطالعاتی که با شرکت کنندگانی از مذاهب مختلف صورت گرفته، نشان داده که در این مقطع سنی، اخلاق مستقل از دین تلقی می شود (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۵۲؛ Smetana, 2013, p. 852).

به هر حال، در دوره نوجوانی با رشد سن، نوجوانان بیشتر قادر می شوند ابعاد مختلف یک مسئله را با هم هماهنگ کنند. برای مثال، «هلوینگ (۱۹۹۵) به این یافته رسید که اکثر دانش آموزان دبیرستانی ۱۲ و ۱۶ ساله آمریکای شمالی بر این باورند که آزادی بیان و آزادی مذهبی هم در موقعیت های بافتارمند [انضمامی] و هم غیربافتارمند [انتزاعی]، به صورت جهانی، حقوقی قابل قبول هستند که به قواعد و قوانین موجود وابسته نیستند. به هر حال، وقتی این آزادی ها در تعارض با دیگر ملاحظات اخلاقی مربوط به آسیب رسانی (به ویژه آسیب جسمی) و برابری ارائه شدند، احتمال بسیار پایینی داشت که نوجوانان این حقوق را تأیید کنند. از این رو، نوجوانان این حقوق را تحت الشعاع دیگر ملاحظات اخلاقی، مانند اجتناب از آسیب رسانی و اجرای برابری قرار دادند» (Smetana, 2013, p. 852).

در نوجوانی، با افزایش سن، آزادی عمل و اختیار بیشتری مطالبه می شود. موضوعاتی که نوجوانان تحت حوزه آزادی عمل شان می دانند، اغلب توسط والدین به عنوان موضوعات عرفی یا احتیاطی دیده می شود که منجر به تعارض و مناقشه در رابطه نوجوان- والدین می شود، همین طور، افزایش پوشیدگی و محرمانگی برای به دست آوردن خودمختاری بیشتر (Smetana, 2013, p. 852). در همین راستا، مطالعه ای توسط پرکنیز و توریل، (۲۰۰۷) درباره فریب والدین یا همسالان توسط نوجوانان انجام شد. در این مطالعه، موقعیت های مداخله والدین یا همسالان برای

نوجوانان ترسیم شد که در آنها والدین/ همسالان خواستار یک عمل غیراخلاقی (مانند دوستی نکردن با نوجوان غیر هم‌نژاد) یا مربوط به حوزه شخصی (قطع دوستی با کسی که والدین/ همسالان دوستش نداشتند) یا مربوط به امور احتیاطی (نراندن موتور سیکلت) بودند و از آنان سؤال شده بود که فریب دادن والدین/ همسالان در چنین موقعیت‌هایی تا چه اندازه موّجه است. خلاصه دیدگاه آنها در جدول زیر آمده است.

خواسته‌های احتیاطی	مداخله در قلمرو شخصی	خواسته غیر اخلاقی	
غیر قابل قبول	قابل قبول	قابل قبول	والدین
غیر قابل قبول	کمتر قابل قبول	کمتر قابل قبول	همسالان

نوجوانان به فریب همسالان علاقه کمتری داشتند تا فریب والدین؛ زیرا دوستان در موقعیت روابط هم‌سطح و متقابل هستند و می‌توان بدون توسل به فریب، درباره این مسائل در مقابل آنها ایستاد (Turiel, 2008, p. 502).

«نظریه قلمروی» نیز - همانند دیگر نظریات ساختاری - تحولی - یک نظریه مرحله‌ای است، البته، مرحله‌ای مستقل برای رشد هر کدام از قلمروهای سه‌گانه. نوچی تلاش کرده است تا مراحل رشد در قلمرو اخلاق و در قلمرو قراردادی را با مراحل رشد اخلاقی کلبرگ مقایسه کند و نشان دهد که چگونه هر مرحله در نظریه کلبرگ، ترکیبی از تفکر اخلاقی و قراردادی آن مقطع سنی است (Nucci, 2001, p. 83-85).

ب) عوامل دخیل در رشد اخلاقی و تمایز قلمروها

کودکان بر اساس تجربه‌های زیسته خود درباره ویژگی‌های ذاتی اعمالی همچون تش اخلاقی و نقض قوانین، مانند آسیب‌رسانی و بی‌عدالتی، فهمی از نادرستی آنها را شکل می‌دهند (Smetana, 1999, p. 314). از میان عوامل متعدد رشد اخلاقی، دو عامل به صورت ویژه مورد توجه طرفداران این نظریه هستند: (۱) والدین؛ (۲) همسالان.



۱. تعامل با والدین

در نظریه قلمرویی - بر خلاف دیدگاه پیازه - به نقش سازنده والدین در رشد اخلاقی توجهی ویژه شده است. در زمینه نقش والدین در رشد اخلاقی فرزندان، سه محور مورد توجه خاص است:

الف) شیوه‌های انضباطی: از جمله تجربه‌هایی که سبب می‌شود تا کودکان قلمروهای سه‌گانه را متمایز کنند، تفاوت واکنش والدین در اتفاقات مربوط به این قلمروهاست. رفتار والدین با نوع تخلف کودکان مرتبط است (برای مثال، اخلاقی یا قراردادی بودن [مورد تخلف]) (Turiel, 2008, p. 489). برای نمونه، «واکنش‌های والدینی به تخلفات اخلاقی (و قراردادی)، مستقیم و صریح هستند و نوعاً شامل مذاکره نیستند، در مقابل، واکنش‌ها به موضوعات شخصی بیشتر شامل اشکال غیرمستقیم ارتباط هستند، که شامل مذاکره بیشتر و دادن فرصت بیشتر به کودکان برای انتخاب است» (Smetana, 2013, p. 845). همچنین «وقتی والدین به تخلفات و تعارضات اخلاقی واکنش نشان می‌دهند، مادران (مانند معلمان) نوعاً بر این متمرکز هستند که از فرزندان بخواهند که خود را جای قربانی قرار دهند و حقوق را ارزیابی کنند» (Smetana, 1999, p. 315).

در دیدگاه نظریه قلمرویی، فرایند انضباط، دیالکتیکی بین والد و فرزند است. «کودکان، مناسب بودن پاسخ‌های والدین به اعمال خود را ارزیابی می‌کنند و برای پاسخ‌های متناسب با قلمرو^۱ یا پاسخ‌های نامتناسب با آن ترجیحات روشنی دارند. کودکان، زمانی به دستورات والدین حساس‌ترند که دستوراتشان با درک کودکان از اعمال، هماهنگ باشد» (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۷۷-۲۷۶). گذشته از این، کودکان یا نوجوانان، مشروعیت اقتدار بزرگسالان^۲ را برای ایجاد قوانین یا اطاعت درخواستی^۳ ارزیابی می‌کنند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۷۷). کودکان - بر خلاف قلمرو قراردادی و امور احتیاطی - در قلمرو اخلاق، برای والدین اقتدار قائل نیستند و اطاعت از دستورات آنها را اگر غیر اخلاقی باشد، لازم نمی‌دانند (Turiel, 2008, p. 495). مقاومت کودکان در برابر دستورات والدین شاید از منظر جامعه‌پذیری یک عنصر منفی تلقی شود، ولی از منظر نظریه قلمرویی، می‌تواند به حق مداخله افراد در قلمروهای دانش اجتماعی مربوط باشد و ارزش رشدی داشته باشد (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۷۹).

ب) واکنش هیجانی به اتفاقات اخلاقی: واکنش‌های عاطفی والدین که همراه استدلال ابراز می



۳۴

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی | سال چهارم | شماره سوم | پاییز ۱۴۰۰

1. domain-appropriate responses
2. legitimacy of adults authority
3. request compliance

شوند، می‌تواند درک و رمزگذاری قواعد اخلاقی و اجتماعی توسط کودکان را تسهیل کند (Smetana, 1999, p. 315). برای نمونه، دال، کامپوس و ویتراسیون (۲۰۱۱)، ادعا کرده‌اند که کیفیت خشم (مانند جدی‌تر بودن خشم در برابر اذیت) ممکن است با تخلف اخلاقی مرتبط باشد، در حالی که احساس تنفر می‌تواند اکثراً با تخلف‌های قراردادی-اجتماعی مرتبط باشد، و ترس می‌تواند علامتی قوی از تخلف‌های احتیاطی (مصلحت‌اندیشانه) باشد (Smetana, 2013, p. 841).

ج) تلقین یا استدلال: مارتین هافمن سه روش اصلی انضباطی را بررسی کرده است (گروزی، ۱۳۸۹، ص ۳۸۳-۳۸۴): شیوه‌های مبتنی بر ابراز قدرت؛^۱ شیوه‌های مبتنی بر خودداری از محبت؛^۲ ج) تلقین.^۳ از این میان، روش استدلال (یا تلقین)، بخصوص استدلال دیگرگرا،^۴ به دلیل ارتباط مستقیم با رشد اخلاقی (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۷۴ و ۲۷۶)، بیشتر مورد توجه طرفداران نظریه قلمرویی است. اسمتانا بیان می‌کند: «کودکان، اطلاعاتی درباره نتایج ذاتی تخلفات اخلاقی‌شان بر روی حقوق و رفاه دیگران به دست می‌آورند که منبع این اطلاعات دو چیز است: یکی تجربه‌های مستقیم یا مشاهده واکنش‌های منفی از سوی قربانیان است و دیگری، توضیحات بزرگسالان درباره چرایی خطا بودن چنین اعمالی» (Smetana, 2013, p. 841). استدلال‌ها و تبیین‌های والدین به تبدیل واکنش‌ها و پاسخ‌های هیجانی مستقیم و شدید کودکان به اصول تعمیم‌پذیرتر و انتزاعی^۵ در خصوص عدالت، انصاف و حقوق، کمک می‌کنند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۷۵-۲۷۶). والدین، تمایل دارند در واکنش به رفتارهای اخلاقی، به حقوق یا رفاه و آسایش یا آسیب رفتار برای افراد اشاره کنند، ولی در واکنش به خطاهای عرفی و قراردادی بر تأثیر آن بر نظم اجتماعی و نیز بر قانون تأکید کنند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۷۵؛ Smetana, 2013, p. 841).

۲. تعامل با همسالان

مطالعات نشان داده است که درک اخلاقی کودکان، بیشتر از فعالیت‌هایشان ناشی می‌شود تا از قوانینی که فعالیت‌ها را تنظیم می‌کنند (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۶۴). همچون دیدگاه پیازه، در نظریه

1. power assertion
2. withdrawal of love
3. induction
4. other-oriented induction
5. abstract principles



قلمرویی نیز تعامل با همسالان و افراد هم‌تراز^۱ عاملی مهم در رشد شناختی است: «مطالعه مشاهده‌ای نشان داده که چهار ساله‌ها در مکالماتی که به صورت طبیعی بین خواهر و برادرها - و نه با مادرانشان - اتفاق می‌افتاد، درک بیشتری از حالات ذهنی دیگران نشان می‌دهند و کودکانی که از تعابیر مربوط به حالات ذهنی بیشتر استفاده می‌کردند، تعاملات همکارانه بیشتری داشتند» (Smetana, 2013, p. 845).

طرفداران نظریه قلمرویی، به تعارضات میان خواهر و برادرها نیز به عنوان عامل رشدی توجه دارند. تعارضات میان خواهر و برادرها معمولاً در مسائل مرتبط با اخلاق اتفاق می‌افتند، مانند مالکیت، حقوق، آسیب‌های جسمی و نامهربانی (Turiel, 2008, p. 495)؛ در حالی که تعارضات کودکان با مادران، اکثراً در موضوعات قراردادی - نوعاً در موضوعات آداب و رسوم، مؤدب بودن، قوانین خانه، و عرف‌های فرهنگی - است (Smetana, 2013, p. 840-541). تعارضات کودکان در موضوعات اخلاقی و حل و فصل شدن آنها، اکثراً در غیاب والدین اتفاق می‌افتد (اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۲۶۴). تجربه حل و فصل کردن تنش‌های اخلاقی، درک اخلاقی کودکان را رشد می‌دهد. والدین، نباید تصور کنند که لازم است در همه کشمکش‌های میان کودکان مداخله کنند.

بررسی انتقادی نظریه قلمرویی

نظریه قلمرویی بصیرت‌های زیادی در حوزه روان‌شناسی اخلاق ارائه می‌کند و امروزه طیف وسیعی از روان‌شناسان را به خود جلب کرده است، ولی به نظر می‌رسد هنوز از کاستی‌هایی نظری رنج می‌برد. در این بخش، به برخی از عمده‌ترین کاستی‌های نظری آن اشاره خواهیم کرد.

ارائه تعریفی نابسند از اخلاق

کلبرگ در مقاله دقیق و باریک‌بینانه خود با نام «از هست تا باید»^۲ بیان می‌دارد:

در حوزه کاری خود من، یعنی در رشد اخلاقی، روان‌شناسان چشم‌بندهای معرفت شناختی‌ای به چشم زده‌اند که سبب شده است نتوانند این حقیقت را ببینند که خود

1. equal

2. "From is to ought: How to commit the naturalistic fallacy and get away with it in the study of moral development".

مفهوم اخلاق، یک مفهوم فلسفی^۱ است نه یک مفهوم رفتاری ... مفروض من این است که آدم باید تحقیقات رشدی را جهت‌گیری کند به سمت مفاهیم فلسفی اخلاق، این برای فیلسوفان چندان بحث‌انگیز نیست. [اما] می‌توان در مورد مفاهیم فلسفی، کثرت‌گرا بود و به نتایج تحقیقی یکسانی دست یافت. لازم نیست پیازه تصور کاملاً درستی از علیت، از آن نظر که یک مقوله فلسفی است، داشته باشد تا بتواند تحقیقات معتبری درباره رشد تجربی مفاهیم علی انجام دهد. همین‌طور، آدم در تعریف اخلاق چه از کانت، میل، هیر، راس، یا رالز شروع کند یا نه، به نتایج تحقیقی یکسانی دست پیدا می‌کند» (Kohlberg, 1971, p. 102).

با این که ادعای اولیه کلبرگ صحیح است و باید پیش از شروع به مطالعه تجربی، مفهوم اخلاق را از فلسفه اخلاق به دست آورد، اما نتیجه‌گیری نهایی او چندان قابل‌همدلی نیست. چگونه می‌شود با رویکرد خودگرایی^۲ به اخلاق، همان نتایج تجربی را حاصل کرد که با رویکرد وظیفه‌گرایی^۳ به دست می‌آید؟! کانت که امر اخلاقی را امر مطلق^۴ می‌داند (هولمز، ۱۳۸۵، ص ۲۴۷)، ما را بر حذر می‌دارد از این که در حوزه اخلاق به هر نوع مفهوم «سعادت یا رفاه» بیندیشیم یا برای هر عاطفه اخلاقی توجه کنیم، حال آن که طرفداران اخلاق محبت^۵ یا اصالت عشق‌دهنده^۶ و اخلاق وضعیت،^۷ به عواطف اخلاقی اصالت می‌دهند (فرانکنا، ۱۳۸۳، ص ۱۲۷). اساساً با نظریه‌های قراردادگرایی اخلاقی،^۸ چگونه می‌توان تمایز میان دو حوزه «اخلاق و عرف» را نشان داد؟ بر اساس این نظریه‌ها، اخلاق به همان میزان وابسته به قراردادهاست که عرف هست.

از این رو، باید بپذیریم که لاجرم، هر مطالعه تجربی، تعریف و معیاری خاصی را برای اخلاق پذیرفته است. «اخلاق» در نظریه قلمرویی، شامل هنجارهایی الزام‌آور^۹ و تعمیم‌پذیر^{۱۰} (به عنوان معیارهای صوری) است که بر اساس مفاهیم به‌روزی، عدالت و حقوق (به عنوان معیارهای محتوایی) تعیین می‌شوند (Smetana, 2013, p. 834).

1. ethical
2. egoism
3. deontological theory
4. categorical imperative
5. ethics of love
6. agapism
7. situation ethics
8. contractarianism
9. obligatory
10. generalizable



طرفداران نظریه قلمرویی تلاش کرده‌اند ظرفیت‌های نظریات مختلف اخلاقی را جمع کنند. از این رو، با معیاری دوگانه، همزمان ملاحظات نتیجه‌گروانه و وظیفه‌گروانه را در نظر بگیرند. مفهوم «سعادت» اشاره به کمیت و کیفیت زندگی مردم دارد که می‌تواند نظریه‌های نتیجه‌گرا را در برگیرد و مفهوم «عدالت» اشاره به حقوق افراد دارد که می‌تواند طرفداران وظیفه‌گرایی را خشنود کند. به نظر می‌رسد این از نقاط قوت این نظریه است که با نگاهی جامع به اخلاق نظر کرده است.

تنها نقطه ضعفی که در این ناحیه مشاهده می‌شود، انحصار الزامات اخلاقی اولاً در قبال انسان‌ها (و نه موجودات غیرانسانی، برای مثال، حیوانات) و ثانیاً، در قبال دیگران است (و نه خود شخص). اسمتانا می‌نویسد: «اخلاق به عنوان دیدگاه شخص درباره درک این که چگونه باید با دیگران رفتار کند، تعریف می‌شود» (Smetana, 1999, p. 315). از نظر طرفداران نظریه قلمرویی، لازم است اخلاق از امور احتیاطی (مصلحتی)^۱ متمایز شود. «امور احتیاطی، به عنوان افعال غیر اجتماعی تعریف می‌شوند، که شامل سلامتی، آسیب به خود، راحتی، و بهداشت می‌شوند. قواعد اخلاقی و احتیاطی افعالی را تنظیم می‌کنند که پیامدهای جسمانی برای اشخاص دارند. در حالی که اخلاق به تعامل میان افراد مربوط است، احتیاط به افعالی مربوط است که پیامدهای منفی فوری و مستقیماً قابل درک برای خود فرد دارد. بنابراین، موضوعات احتیاطی نوعاً مربوط به حوزه نفوذ فردی ارزیابی می‌شوند» (Smetana, 2013, p. 834).

نه تنها در بخش نظری و مفهومی این نظریه، بلکه در مطالعات تجربی آن، تقریباً هیچ اثری از اخلاق محیط زیست (وظایف ما در قبال حیوانات) مشاهده نمی‌شود. امروزه شاهد رویکردهای اخلاقی هستیم که ما را از گونه‌پرستی^۲ برحذر می‌دارند و برای حیوانات شأن اخلاقی^۳ قائل هستند، یعنی معتقدند فارغ از این که تا چه اندازه منافع انسان تأمین می‌شود، حیوانات نیز برای خود، حقوقی دارند (رسنیک، ۱۳۹۱، ص ۲۳۵).

از سوی دیگر، در این رویکرد، وظایف اخلاقی انسان در قبال خودش، مورد بی‌توجهی است و اساساً در حوزه آزادی عمل فرد به حساب می‌آیند. این که هر شخصی وظایفی اخلاقی در قبال خود دارد، در معارف اسلامی انعکاسی صریح و انکارناپذیر دارد و برای مثال، خداوند متعال در

1. prudential

۲. گونه‌پرستی (speciesism) رویکردی است که برای گونه انسان در مقابل سایر گونه‌های جانوری برتری قائل است و به انسان‌ها حق می‌دهد برای منافع خود، هر رفتاری با حیوانات بکنند: آنها را در دامداری‌های صنعتی نگهداری کنند، انواع آزمایشات پزشکی را روی آنها اجرا کنند، برای لذت (و نه چیز دیگر) به شکار حیوانات پردازند و ...

3. moral status

قرآن کریم می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگها هستند، حفظ کنید^۱ (سوره تحریم، آیه ۶).
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید. هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که همراه شده است به شما زبانی نمی‌رساند^۲ (سوره مائده، آیه ۱۰۵).

وظایف اخلاقی فرد در قبال خودش، افزون بر اخلاق اسلامی، مورد تأیید بسیاری از نظام‌ها و نظریه‌های هنجاری باستانی و معاصر است. از فضیلت‌گرای ارسطو، تا وظیفه‌گرایی کانت و فایده‌گرایی^۳ همگی بر وظایف اخلاقی فرد در قبال خود، تصریح دارند.

برداشت عقلی از اخلاق و قضاوت اخلاقی

طرفداران نظریه قلمرویی، ماهیت قضاوت اخلاقی را «عقلانی» می‌دانند. عواطف تنها نقشی حاشیه‌ای دارند: «(اخلاق) در درجه اول از عواطف نشأت نمی‌گیرد... شکل‌گیری قضاوت در مورد درست و نادرست عمدتاً بر عهده عواطف نیست، بلکه عواطف در استدلال مستتر است» (توریل، ۱۳۸۹، ص ۸۵).

توریل، اصرار دارد که قضاوت‌های اخلاقی را محصول استدلال بدانند. از نظر او، انسان‌ها «موجوداتی استدلال‌گر، دارای قدرت انتخاب اخلاقی و طرح‌ریزی زندگی‌شان با خودپیروی^۴ و عاملیت^۵ هستند (توریل، ۱۳۸۹، ص ۷۴). به نظر می‌رسد او درباره توصیف واقعیت، تصمیم‌گیری و قضاوت انسان‌ها مسیر اغراق را پیش گرفته است. جانانان هایت^۶ (۱۹۶۳-...) - روان‌شناس اجتماعی آمریکایی - شواهد فراوانی بر این مطلب ارائه می‌کند که اکثر قریب به اتفاق قضاوت‌های اخلاقی انسان‌ها، محصول شهودهای سریع و خودکار هستند، نه استدلال‌های عقلی. هایت «استدلال» را چنین فرایندی تعریف می‌کند: «فعالیت‌های ذهنی هشیارانه‌ای که متضمن تغییر اطلاعات مشخص درباره افراد به منظور رسیدن به یک قضاوت اخلاقی است»، اما

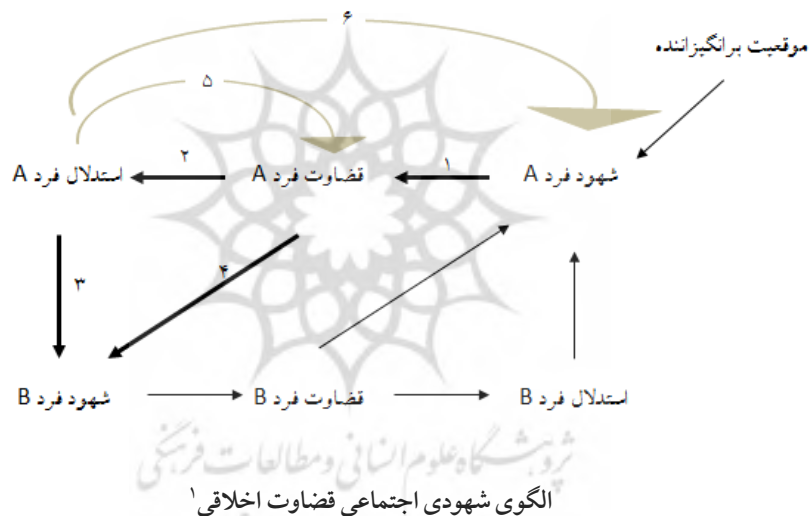
۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ».

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ».

3. utilitarianism
4. autonomy
5. agency
6. Jonathan Haidt



«شهود» را چنین می‌انگارد: «ظهور ناگهانی یک قضاوت اخلاقی در هشیاری، از جمله یک ظرفیت عاطفی (خوب-بد، علاقه-تفرس)، بدون هیچ‌گونه آگاهی از حرکت در مسیر جست‌وجوی شواهد، سنجش شواهد، یا استنباط یک نتیجه». او تفاوت شهود و استدلال را در این می‌داند: «شهود به سرعت، بدون تلاش، و به صورت خودکار اتفاق می‌افتد، به این معنا که نتیجه و نه فرایند، در دسترس هشیاری قرار دارد؛ در حالی که استدلال بسیار آرام‌تر اتفاق می‌افتد، به تلاش نیاز دارد، و شامل حداقل چند گام می‌شود که در دسترس هشیاری قرار دارند». از نظر او، استدلال اخلاقی در مواردی بسیار نادر سبب شکل‌گیری قضاوت می‌شود (پیوندهای ۵ و ۶ در نمودار زیر) ولی در اکثر موارد، شهودهای سریع و خودکار هستند که قضاوت‌های اخلاقی را شکل می‌دهند (Haidt, 2001, p. 815-819).



توریل، تلاش می‌کند هسته اصلی استدلال هایت را این‌گونه زیر سؤال ببرد: «این‌که یک مفهوم به سرعت مورد استفاده قرار می‌گیرد، به این معنا نیست که مستلزم فرآیندهای پیچیده استدلال نیست» (توریل، ۱۳۸۹، ص ۹۴). چنین ادعایی حتی اگر پذیرفته شود، به درد توریل نمی‌خورد؛ زیرا برای «انتخابگری و طرح‌ریزی زندگی»، چیزی بیشتر از استدلال‌های سریع و خودکار نیاز است.

1. see Haidt, J. (2001). The Emotional Dog and Its Rational Tail: A Social Intuitionist Approach to Moral Judgment. *Psychological Review*, 108(4), 814-834. <https://doi.org/10.1037/0033-295x.108.4.814>

پردازش‌های شناختی سریع و خودکار که - به تعبیر هایت - فرآورده آن (و نه فرایند آن)، در حوزه آگاهی فرد قرار می‌گیرد، نمی‌تواند خودمختاری و انتخاب‌گری را به ارمغان آورد. بگذریم از این که «استدلال» خواندن چنین فرایندهای سریع و خودکاری، صحیح به نظر نمی‌رسد. به نظر می‌رسد حق با هایت است که استدلال را فرایندی کند، مستلزم دستکاری شواهد و ادله و آگاهانه می‌داند. امروزه درباره این که اکثر قضاوت‌ها و تصمیم‌گیری‌های انسان تحت تأثیر چه عواملی هستند، کتاب‌های متعددی نگاشته شده و نویسندگان این کتاب‌ها عوامل متعدد غیر عقلانی^۱ را معرفی می‌کنند و به یاری شواهد تجربی فراوان نشان می‌دهند که این عوامل چگونه مسیر قضاوت و تصمیم‌گیری افراد را تغییر می‌دهند. برای نمونه، رابرت بی. سیالدینی (چالدینی)^۲ در کتاب پرفروش تأثیر؛ روان‌شناسی فنون قانع کردن دیگران^۳ به عوامل غیرعقلانی اشاره می‌کند (سیالدینی، ۱۳۹۸، ص ۲۴). ریچارد تیلر^۴ (برنده جایزه نوبل)، در کتاب پُر تأثیر سقلمه^۵ عوامل کوچک فراوانی را معرفی می‌کند که فرایند تصمیم‌گیری و قضاوت افراد را جهت‌دهی می‌کنند و افراد ناآگاهانه تحت تأثیر آنها تصمیم می‌گیرند (تیلر، ۱۳۹۷، ص ۱۸۵-۳۷). دن آریلی^۶ در کتاب پُر جاذبه نابخردی‌های پیش‌بینی‌پذیر^۷ با آزمایش‌های فراوان، نشان می‌دهد که چطور اکثر تصمیمات ما توسط عوامل و فرایندهای غیرعقلانی کنترل می‌شوند و ما همچنان احساس آزادی و عقلانیت می‌کنیم (آریلی، ۱۳۹۰). پیش‌تر، آنتونیو داماسیو^۸ در کتاب دوران‌ساز خطای دکارت^۹ - با رویکرد عصب‌شناختی - نشان داد که تفکر منطقی بدون عواطف و گرایش‌ها، عملکردی ناقص و ناکارآمد دارد (داماسیو، ۱۳۹۱، ص ۲۴۹). اساساً امروزه رویکرد تربیتی غم‌خواری که توسط کسانی همچون نل نادینگز^{۱۰} طراحی و پیگیری شده است، بر عواطفی همچون غم‌خواری مبتنی است؛ نه بر محاسبات و استدلال‌های عقلانی (غفاری، ۱۳۸۵، ص ۵۹). به طور خلاصه، می‌توان به صورت جدی در این گزاره تردید کرد که «اکثر تصمیمات و قضاوت‌های اخلاقی انسان‌ها محصول فرایندهای عقلانی، انتخابی و آگاهانه هستند».

1. irrational
2. Robert B. Cialdini
3. influence: the psychology of persuasion
4. Richard H. Thaler
5. Nudge: improving decisions about health, wealth, and happiness
6. Dan Ariely
7. Predictably irrational: the hidden forces that shape our decisions
8. Antonio R. Damasio
9. Descartes' error : emotion, reason, and the human brain
10. Nel Noddings



در اینجا لازم است بین ادعای توصیفی درباره قضاوت اخلاقی انسان‌ها و دیدگاه هنجاری در این باب تمایز قائل شویم. آنچه محل اختلاف این روان‌شناسان و عصب‌شناسان است، توصیف واقعیت قضاوت و تصمیم‌گیری اخلاقی انسان‌هاست. ممکن است ما به لحاظ هنجاری، دیدگاهی متفاوت از این توصیف داشته باشیم؛ برای مثال، قضاوت‌های اخلاقی آمیخته به عواطف را معتبر ندانیم، هرچند که اکثر قضاوت‌های افراد چنین باشد. اکنون در مقام بیان دیدگاه هنجاری نیستیم، بلکه به این اشاره داریم که بر اساس شواهد تجربی فراوان، دیدگاه توصیفی توریل قابل دفاع نیست.

نابسنندگی معیارهای تمایز قلمروها

اصلی‌ترین ادعای نظریه قلمرویی به تفکیک قلمروهای سه‌گانه و به ویژه تفکیک اخلاق و امور قراردادی مربوط است. طرفداران این نظریه تلاش کرده‌اند معیارهایی عملیاتی برای تفکیک این دو قلمرو معرفی کنند تا بتوان بر اساس آنها مطالعات تجربی سامان داد.

همان‌گونه که پیشتر ذکر شد، برای امور اخلاقی، این معیارها مطرح شده است: الزامی بودن، تعمیم‌پذیری، غیرشخصی، غیروابسته به قوانین یا دستورات مرجعیت، ابتنا بر ویژگی‌های ذاتی اعمال، تغییرناپذیری (جایگزین‌ناپذیری).

اما امور قراردادی (عرفی) بر اساس این ویژگی‌ها مشخص می‌شوند:

نسبیت بافتی، ابتنا بر توافق طرفینی، مشروط به قوانین یا دستورات مرجعیت، تغییرپذیری (جایگزین‌پذیری).

نقطه قوت اصلی این معیارها، نفی نسبی‌گرایی اخلاقی^۱ است. بی‌تردید، نسبی‌گرایی اخلاقی (دست‌کم در شکل افراطی آن) آموزه‌ای ناموجه است. در نظریه قلمرویی، اصول اساسی اخلاق مطلق‌اند و به فراخور فرهنگ، بافت اجتماعی، قرارداد اجتماعی و... تغییر نمی‌کنند، اما در کنار این نقطه قوت، می‌توان کاستی‌هایی را نیز متوجه این معیارها دانست.

طرفداران نظریه قلمرویی - همانند کلبگ - فهمی عدالت‌محور از اخلاق دارند و اخلاق مراقبت در حاشیه قرار دارد. می‌توان برجسته بودن معیارهایی مانند الزامی بودن و تعمیم‌پذیری را از

1. moral relativism

نمودهای این تلقی از اخلاق دانست. اخلاق مراقبت بیش از آنکه نگران حقوق افراد باشد، دلمشغول آسایش و رفاه آنهاست. وظایف اخلاقی در اخلاق مراقبت از حقوق طرف مقابل ناشی نمی‌شود، بلکه از حس غمخواری فاعل اخلاقی ناشی می‌شوند. برای طرفداران اخلاق مراقبت، روابط بین افراد بیش از حقوق آنها اهمیت دارد. مردان، نوعاً تعارضات اخلاقی را به تعارض حقوق ارتباط می‌دهند، ولی تعارضات اخلاقی برای زنان بیشتر به شکل تعارض مسئولیت جلوه می‌کند (واکر، ۱۳۸۹، ص ۱۹۴).

در اخلاق مراقبت، به جای تأکید بر تعمیم‌پذیری، بی‌طرفی، عقلانیت، بر جزئی‌نگری،^۱ جانب‌داری^۲ (همدلی) و محبت^۳ تأکید می‌شود. در این رویکرد به اخلاق، لازم است بافت مسئله اخلاقی لحاظ شود. بر خلاف دیدگاه نظریه قلمرویی که بافت‌نگری را به امور قراردادی اختصاص داده‌اند، در اخلاق مراقبت، توصیه می‌شود قضاوت‌های اخلاقی بر اساس بافت و زمینه شکل بگیرند. اساساً یکی از نقدهای کارول گیلیگان به داستان‌های فرضی لارنس کلبِرگ این بود که آنها فاقد عناصر بافتی هستند و در فضایی مطلق و فرضی ترسیم شده‌اند. اگر بخواهیم همه حوزه اخلاق را پوشش دهیم، باید آن را به گونه‌ای تعریف کرده و معیارگذاری کنیم که افزون بر الزامات اخلاقی (اخلاق عدالت)، فراوظیفه‌ها^۴ (اخلاق مراقبت) را نیز پوشش دهد.

تلقی نابسند از هنجارهای دینی

در نظریه قلمرویی، امور دینی یا نوعاً در حوزه قراردادی دسته‌بندی می‌شوند (آنجا که به مناسک دینی مربوط هستند) یا در حوزه شخصی. به نظر نمی‌رسد چنین تلقی‌ای از امور دینی، قابل دفاع باشد. این دسته‌بندی آنجا که به مناسک دینی مربوط است، موجه به نظر می‌رسد؛ این که آیا اجرای عشا ربانی توسط زنان نیز جایز است، این که آیا نماز جماعت را می‌توان به امامت یک زن برگزار

۱. جزئی‌نگری: نمی‌توان خوب و بد اخلاقی را صرفاً با توسل به قواعد کلی تشخیص داد. خصوصیات هر موردی آن را به موردی منحصر به فرد تبدیل می‌کند.

۲. جانب‌داری: نمی‌توان گفت شخص باید با بی‌طرفی کامل قضاوت کند. اتفاقاً باید از شخص خواست که خود را در آن موقعیت در نظر بگیرد و آنگاه قضاوت کند.

۳. محبت: قضاوت اخلاقی عملیاتی صرفاً عقلانی نیست. عناصر عاطفی در تعیین حکم اخلاقی دخالت مستقیم دارند.

۴. انجام فراوظیفه‌ها (مانند سرپرستی ایتام، رسیدگی به سالخوردگان، دفاع از آبروی افراد در غیاب آنها) تحسین‌برانگیز است، ولی ترک آنها ملامت‌انگیز نیست.



کرد، به اعتبار و قرارداد آتوریته (خداوند، امام معصوم، پاپ، شورای کلیسا ...) بستگی دارد. اما در دیگر حوزه‌های امر دینی نمی‌توان با دیدگاه قلمرویی همراه بود و آنها را در حوزه قراردادی یا شخصی دسته‌بندی کرد. برای مثال، دستورات دینی دربارهٔ تعامل با پیروان دیگر ادیان، یا دستورات دینی برای رسیدگی به ایتمام و فقرا، دستورات دینی برای جنگ یا دفاع، تکالیف مالی دینی (مانند خمس و زکات)، ممنوعیت زنا، سرقت، قتل نفس، غیبت و ... می‌توانند به همان اندازه که ابعاد قراردادی دارند، شامل ملاحظات اخلاقی باشند. بسیاری از دستورات دینی، تنها به زندگی شخصی فرد مربوط نیستند و به نوعی با رفاه و حقوق دیگران درگیر هستند. التزام به این دستورات را نمی‌توان امری شخصی تلقی کرد. یادآوری این نکته لازم است که در نظریهٔ قلمرویی، حوزهٔ شخصی شامل اموری می‌شود که نه جنبهٔ اخلاقی داشته باشند (به رفاه و حقوق دیگران مربوط نباشند)، و نه جنبهٔ عرفی و قراردادی (به آداب و رسوم و قوانین مربوط نباشند). به نظر می‌رسد امور دینی این امکان را دارند که با هر سه قلمرو در ارتباط باشند.

«یک بررسی جالب در حمایت از این باور که مفهوم عدالت تنها راه برای ایجاد قضاوت‌های اخلاقی نیست، توسط لارنس^۱ (۱۹۷۹) اجرا شد. او دانشجویان الهیات بنیادگرا را مورد مطالعه قرار داد. بعد از این که دانشجویان مورد نظر قضاوت‌های خود در مورد معضلات اخلاقی را فرموله کردند، آنها گزارش دادند که دیدگاه‌های شخصی خود دربارهٔ عدالت را کنار گذاشته‌اند. این دانشجویان معتقدند، این اشتباه است که آنها اجازه دهند برداشتشان از عدالت، بر پاسخ آنها به پرسش از ارزش‌ها تحمیل شود؛ زیرا این ارزش‌ها همگی پیش از این توسط بالاترین مقام صلاحیت‌دار، یعنی خداوند، ارزیابی شده‌اند. پرسش‌های اخلاقی توسط کلیسا یا آموزه‌های کتاب مقدس پاسخ داده شده‌اند. این بررسی نشان داد، وفاداری به یک ایدئولوژی، شهادهای اخلاقی فرد را تحت الشعاع قرار می‌دهد» (Narvaez & Rest, 1995, p. 395). این دقت لازم است که بحث تنها در گزاره‌های ناظر به واقعی نیست که دینداران از جانب خدا دریافت می‌کنند و به واسطه آنها، قضاوت‌های اخلاقی‌شان تغییر می‌کند، بلکه بر سر خود «دستورات مستقیم خداوند» است که در نظر پاره‌ای دینداران، ماهیت اخلاقی دارد و یا حتی بالاتر از اخلاق است و باید بر اخلاق سیطره داشته باشد.

حتی اگر دستورات دین را در حوزهٔ عرفی و قراردادی قرار دهیم (کاری که در نظریهٔ قلمرویی

1. Lawrence

صورت گرفته)، باز نمی‌توان از تفاوت عمیق این قراردادها با دیگر قراردادها چشم پوشید. از منظر دینداران، خدایی که اموری را قرارداد می‌کند، خالق و مالک «حقیقی» انسان‌هاست، یعنی او کاملاً اجازه دارد حتی در حوزه شخصی قانون‌گذاری کند. به عبارت دیگر، واقعی (و نه اعتباری) بودن مالکیت خداوند بر انسان و جهان، جایی برای قلمرو شخصی افراد باقی نمی‌گذارد تا در آن حوزه آزادی عمل و اختیار داشته باشند. آنها حتی در قلمرو شخصی به اندازه‌ای که خداوند اجازه داده، آزادی عمل دارند. از این رو، افراد حتی بدون این که حق شخص دیگر یا آداب و رسوم اجتماعی را زیر پا بگذارند، مجاز به خودارضایی نیستند، مجاز به وارد کردن آسیب غیر ضروری به خود و یا از بین بردن آبرو و حیثیت خود نیستند؛ زیرا خداوند دستورات روشنی در این زمینه‌ها دارد. مالک حقیقی بودن خداوند، سبب می‌شود اعتبارها و قانون‌گذاری‌های او همانند دیگر مراجع اجتماعی نباشد و اعتبارش را از جایگاه اجتماعی کسب نکند.

در یک جمع‌بندی، می‌توان گفت با نگاهی توصیفی، به نظر می‌رسد جای قلمرو دینی در میان قلمروهای سه‌گانه دانش اجتماعی (اخلاق، قرارداد و امور شخصی) خالی است و نمی‌توان این جای خالی را با هیچ کدام از آن سه یا همه آنها پر کرد.

بی‌توجهی به تنوع هنجارهای قراردادی

تقسیم شناخت اجتماعی به سه حوزه «اخلاقی، قراردادی و شخصی» سبب یکسان‌نگاری انواع الزامات قراردادی شده است. در این نظریه، امور مربوط به آداب و رسوم و سنت‌های فرهنگی، قوانین مدرسه و مهد کودک، قوانین خانه، قوانین رسمی کشور، مناسک دینی، به صورت یکسان ذیل قلمرو «عرف» قرار می‌گیرند. قوانین اجرای مناسک و مراسم مذهبی، ایستادن در صف برای خرید بلیط سینما، شیوه خطاب کردن افراد، قوانین خوردن خوراکی در مهد کودک، قوانین راهنمایی و رانندگی، قوانین بازی‌های سنتی، همگی به یکسان ذیل «حوزه قراردادی» دسته‌بندی می‌شوند.

روشن است که اقسام امور قراردادی که می‌توانند در قلمرو قراردادی بگنجانند، تفاوت‌های جوهری غیر قابل چشم‌پوشی دارند. برای نمونه، «الزامات قانونی» و «آداب و رسوم» هم به لحاظ فرایند شکل‌گیری و هم به لحاظ ضمانت اجرایی و هم به لحاظ منشأ التزام درونی افراد نسبت به آنها تفاوت‌های جدی با هم دارند. از همین قبیل تفاوت‌های جوهری میان آیین‌های مذهبی و آداب و رسوم فرهنگی و نیز امور قانونی وجود دارند. تفاوت‌های موجود در میان انواع امور قراردادی جدی هستند و سبب کارکردهای کاملاً متفاوت آنها در تعاملات اجتماعی



می‌شوند و نمی‌توان با چشم‌پوشی از آنها امور قراردادی را ذیل یک دسته در نظر گرفت.

نتیجه‌گیری

نظریه قلمروی اجتماعی-شناختی (نظریه قلمرویی)، با نشان دادن تمایز سه قلمرو («اخلاق»، عرف و قلمرو شخصی) توانست به شواهد به‌دست آمده از مطالعات تجربی انسجام بخشد و ناسازگاری‌های نظریه کلبگ را از بین ببرد. اخلاق، در این نظریه، شامل الزامات تعمیم‌پذیر و غیرشخصی است که از ملاحظات رفاه و عدالت ناشی می‌شوند. قراردادهای شامل الزامات قراردادی هستند که به منظور یکسان‌سازی رفتارهای اجتماعی معتبر شمرده می‌شوند. قلمرو شخصی نیز متضمن آزادی عمل و عاملیت شخص است و شامل اموری است که نه الزام اخلاقی دارند و نه الزام قراردادی. قلمرو اخلاق با ویژگی‌هایی همچون الزامی بودن، تعمیم‌پذیری، عدم وابستگی به قوانین، مبتنی بودن بر ویژگی‌های ذاتی اعمال، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. متقابلاً، قلمرو قراردادی با ویژگی‌هایی همچون نسبییت باقی، مبتنی بودن بر توافق طرفینی، وابسته بودن به قوانین، تغییرپذیری مورد مطالعه بوده است. در مسیر رشد قلمروهای سه‌گانه به تدریج ملاک‌های تمایز آنها بیشتر آشکار می‌شوند.

مطابق این نظریه، تمایز این سه قلمرو، وابسته به فرهنگ نیست و در همه فرهنگ‌ها این سه قلمرو از هم متمایز می‌شوند و بر هر کدام، قواعد خاص آن جاری می‌شود. این سه، مسیر رشد خود را طی می‌کنند و چنین نیست که رشد آنها از درهم‌آمیختگی به سمت تمایز پیش برود. در کنار تعامل با همسالان، تعامل با والدین نیز در رشد اخلاقی مؤثر است. رابطه والد-فرزند ماهیت دیالکتیکی دارد؛ نه یک رابطه یکسویه.

این نظریه، به‌رغم افق‌هایی که برای فهم بهتر رشد اخلاقی گشوده است، از کاستی‌های نظری رنج می‌برد. در این نظریه، شاهد غلبه تلقی عقل‌محور از قضاوت اخلاقی هستیم. به نظر می‌رسد این دیدگاه قابل دفاع نباشد و دیدگاه امثال جان‌اتان هایت در این زمینه قابل دفاع‌تر باشد. همچنین معیارهایی که برای تمایز اخلاق از امور عرفی در نظر گرفته شده، در مواردی ناکارآمد بوده و تمایز را به خوبی نمایندگی نمی‌کنند. در این نظریه، هنجارهای دینی به خوبی تبیین نشده و عمدتاً در قلمرو قراردادی تصویر شده‌اند. این تلقی از هنجارهای دینی نابسنده است و نیازمند بازنگری است. در نهایت، در این نظریه شاهد بی‌توجهی به تفاوت انواع امور قراردادی هستیم.



انواع مختلف امور قراردادی، با وجود نقاط اشتراک شکلی و صوری، تفاوت‌هایی دارند که نباید مورد غفلت واقع شوند.

فهرست منابع

✽ قرآن کریم.

اسمتانا، جودیت. (۱۳۸۹). نظریه قلمرو اجتماعی‌شناختی؛ همسانی‌ها و تفاوت‌ها در قضاوت‌های اخلاقی و اجتماعی کودکان. (ترجمه: محمدرضا جهانگیرزاده). در راهنمای رشد اخلاقی. (ج ۱، ویراسته ملانی کیلن و جودیت اسمتانا)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

آریلی، دن. (۱۳۹۰). نابخردی‌های پیش‌بینی‌پذیر: نیروهای پنهانی که به تصمیمات ما شکل می‌دهند. (ترجمه: رامین رامبد). تهران: مازیار.

توریل، الیوت. (۱۳۸۹). تفکر، عواطف و فرایندهای تعامل اجتماعی در رشد اخلاقی. (ترجمه: علیرضا شیخ‌شعاعی). در راهنمای رشد اخلاقی. (ج ۱، ویراسته ملانی کیلن و جودیت اسمتانا)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

تیلر، ریچارد؛ آرسانستین، کاس. (۱۳۹۷). سقلمه: بهبود تصمیمات درباره تندرستی، ثروت و خوشبختی. (ترجمه: مهری مدآبادی). تهران: هورمزد.

داماسیو، آنتونیو. (۱۳۹۱). خطای دکارت؛ عاطفه، خرد و مغز انسان. (ترجمه: رضا امیررحیمی). تهران: مهر ویستا.

رسنیک، دیوید بی. (۱۳۹۱). اخلاق علم. (ترجمه: مصطفی تقوی و محبوبه مرشدیان). قم: معارف. سیال‌دینی، رابرت. (۱۳۹۸). تأثیر روان‌شناسی فنون قانع کردن دیگران. (ترجمه: گیتی قاسم‌زاده). تهران: هورمزد.

غفاری، ابوالفضل. (۱۳۸۵). دورویکرد معاصر در تربیت اخلاقی. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی. فرانکنا، ویلیام کی. (۱۳۸۳). فلسفه اخلاق. (ترجمه: هادی صادقی). قم: انتشارات طه.

گروزک، یونان. (۱۳۸۹). رشد رفتار اخلاقی و وجدان از دیدگاه جامعه‌پذیری. (ترجمه: علیرضا شیخ‌شعاعی). در راهنمای رشد اخلاقی. (ج ۱، ویراسته ملانی کیلن و جودیت اسمتانا)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی..



۴۷

واکر، لارنس. (۱۳۸۹). جنسیت و اخلاق. (ترجمه: محمدرضا جهانگیرزاده). در راهنمای رشد اخلاقی. (ج ۱، ویراسته ملانی کیلن و جودیث اسمتانا)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. هولمز، رابرت ال. (۱۳۸۵). مبانی فلسفه اخلاق. (ترجمه: مسعود علیا). تهران: انتشارات ققنوس.

Haidt, J. (2001). The emotional dog and its rational tail: A social intuitionist approach to moral judgment. *Psychological Review*, 108(4), 814–834. <https://doi.org/10.1037/0033-295X.108.4.814>

Kohlberg, L. (1971). From is to ought: How to commit the naturalistic fallacy and get away with it in the study of moral development, in T. Mischel (Ed.). *Cognitive development and epistemology*. (151-235). New York: Academic Press.

Narvaez, D. & Rest, J. (1995). Four components of acting morally. In W. M. Kurtines, William and Gewertz, Jacob (Eds.). *moral development: An introduction*. Boston, Ma: Allyn & Bacon. 385-399.

Nucci, L. (2001). *Education in the Moral Domain*. New York: Cambridge University Press.

Nucci, L. (2008). Social Cognitive Domain Theory and Moral Education. In L. P. Nucci and D. Narvaez (Eds.) *Handbook of Moral and Character Education*. New York & London: Routledge.

Smetana, J. (2013). Moral Development: The Social Domain Theory View. In P. D. Zelazo (Ed.), *The Oxford Handbook of Developmental Psychology, Vol. 1* (pp. 831–864). New York: Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199958450.013.0029>

Smetana, J. G. (1999). The Role of Parents in Moral Development: A social domain analysis. *Journal of Moral Education*, 28(3), 311–321. <https://doi.org/10.1080/030572499103106>

Turiel, E. (2008). The Development of Morality. Damon, in W., Lerner, R. M., & Kuhn, D. (Eds.). *Child and Adolescent Development: An Advanced Course* (1st edition). (473-510). New Jersey Wiley.

